



فرزانه ابراهیمزاده

اجرای دو نمایش «مرد بالشی» و «شام با دوستان» در یک پروسه عجیبوغریبی روی صحنه رفت. اولین‌بار خانم **کیخایی** گفت که قصد دارد «مرد بالشی» را به صحنه ببرد. حتی به جشنواره هم ارایه شد و در **باز خوانی** هم پذیرفته شد. اما از آن انصراف دادید و به اینجا رسید که شما «شام با دوستان» را کارگردانی کردید و آقای **یعقوبی** و شما به‌طور مشترک «مرد بالشی» را.

کیخایی: «مرد بالشی» و «شام با دوستان» برنامه‌ای بود که من از تیرماه پارسال در فکر اجرایش بودم. هر کسی هم در آن زمان درباره کارهای آینده‌ام می‌پرسید؛ می‌گفتم برنامه‌ام بازی در نمایش «برهان» و کارگردانی یکی از دو نمایش «مرد بالشی» و «شام با دوستان» است. قصد هم داشتم اول «مرد بالشی» را به صحنه ببرم به همین دلیل در جشنواره با این متن شرکت کردم و متن تصویب شد. اما بازیگران هیچ میلی به حضور در جشنواره نداشتند و بنا‌وجه به سنگینی و فشردگی نقشم در «برهان» و چون اجرای «مرد بالشی» در جشنواره هیچ تضمینی برای اجرای عمومی نبود، از اجرا در جشنواره انصراف دادم و رفتم دنبال سالن برای اجرای عمومی. مسئولان سالن حافظ با اجرای آن موافقت کردند اما شرطشان آن بود که همراه نمایشی دیگر برای اجرا برود. چون متن اصلی «مرد بالشی» حدود سه ساعت بود و من نمی‌خواستم آن را کوتاه کنم، حتی تصمیم داشتم با آن‌تراکت اجرایش کنم، فکر کردم بهتر است نمایشی دیگر و حاکثر ۹۰ دقیقه‌ای برای حافظ آماده کنم، به همین دلیل «شام با دوستان» را برای اجرا در حافظ پیشنهاد کردم. آقای یعقوبی هم از اول گفته بود که «شام با دوستان» را کارگردانی نخواهد کرد چون شبیه خشکسالی و دروغ، ۲۳ درصد نبل سایمون و ماه و آب است. ولی من می‌خواستم اولین اجرای «شام با دوستان» در ایران بنام گروه ما ثبت شود. قرار بود «شام با دوستان» را فروردین‌ماه در حافظ اجرا کنیم ولی بعد فهمیدیم که متأسفانه مسئولان حافظ به خیلی‌ها قول اجرای تئاتر در فروردین‌ماه را داده‌اند. خوشبختانه آقای یعقوبی یکی وقت اجرا در تماشاخانه ایرانشهر داشت و تصمیم داشتم «مرد بالشی» را در آن سالن به‌تهنایی اجرا کنیم. به مسئولان سالن ایرانشهر پیشنهاد اجرای «شام با دوستان» را همزمان با «مرد بالشی» دادیم که پذیرفته شد.

اجرای دو نمایش به‌طور همزمان با توجه به ساختار بسیار پیچیده هر کدام مشکل نیست؟

کیخایی: درواقع ما چارای دیگر نداشتیم جز اجرا در ایرانشهر همزمان با‌مرد بالشی. همان‌طور که گفتم «شام با دوستان» قرار بود در فروردین‌ماه در سالن حافظ به صحنه برود. به این ترتیب با هم تداخلی نداشتند. اما بدقولی مدیران تالار حافظ ناگزیرمان کرد به اجرای همزمان در ایرانشهر. آقای یعقوبی جزو مخالفان سرسخت دو اجرای همزمان در یک سالن است ولی گروه ما یک کار آماده اجرا داشت و چارای نبود جز دو اجرای همزمان در یک سالن.

مرد بالشی متنی به‌شدت خشن و تا حدودی مردانه است. یک نمایش روانشناسانه بسیار خشن که جاهایی هم آزاردهنده بود. با توجه به جنس بازی‌ای که همیشه از شما روی صحنه دیده‌ام، به‌نظرم چالش بزرگی را با این متن داشتید؟

کیخایی: من می‌توانم همان‌قدر از فضای کیشوفسکی لذت ببرم که از سینمای تارانتینو. این به ذهن دوگانه‌ام برمی‌گردد. وقتی «مرد بالشی» را می‌خواندم از کار خیلی خوشم آمد و بی‌درنگ‌به کارگردانی‌اش فکر کردم. این نمایشنامه‌هشت‌کاراکتر داشت. تصمیم گرفتم این کاراکترها را به چهار بازیگر تبدیل کنم و بازیگرهای دیگر را به‌صورت انیمیشن یا عروسک نشان دهم. بعد طی تمرین با آقای یعقوبی به تصویرسازی رسیدیم.

یعنی بخشی از زمان کار را توسط تصویرسازی کم کردید؟

کیخایی: خبر این دو داستان را خیلی کم کوتاه کردم. قبل از بیوستن آقای یعقوبی به کار من مقداری نمایشنامه را کوتاه کرده بودم ولی باز هم اجرایش حدود دو ساعت‌ونیم طول می‌کشید، ولی الان نمایش ما دوساعته شده. آقای یعقوبی به هر حال نویسنده است با تخصصی که دارد متن را کوتاه کرد.

وقتی نمایش را می‌دیدیم به‌نظرم آمد که آقای یعقوبی این متن را نوشته‌اند. خیلی به سبک شما نزدیک بود.

یعقوبی: من این کار را با‌زنویسی نکردم، بیشتر حذف و ویرایش کردم. جمله‌هایی هم اضافه کردم ولی خیلی کم. وقتی قرار شد «مرد بالشی» را کارگردانی کنم، اولین شرطم این بود که آن‌تراکت و اجرای سه‌ساعته نداشت‌ه باشیم. تا وقتی فقط آیدا کارگردان بود؛ گرچه از طولانی‌بودن کار ناراضی بودم، ولی و نظر نمی‌دادم چون کارگردان او بود و از اجرای طولانی با آن‌تراکت واهمه نداشت‌ولی به‌نظر من اجرای سه‌ساعته کشنده‌است البته

همیشه برایم مهم است که حذف لطمه‌ای به متن نزنند.

شاید علت اینکه به‌نظر با‌زنویسی‌شده می‌آید این باشد که شما افکار خودتان را در هر کاری دارید. حتی در «برهان» هم این شما بودید که متن دیگری براساس متن اصلی نوشته بودید.

یعقوبی: پایان «برهان» را عوض کردم چون از پایان آن خوشم نمی‌آمد، اما «مرد بالشی» به با‌زنویسی نیاز نداشت. وقتی متنی را به دست می‌گیرم؛ دلم می‌خواهد امتدادترم متن باشم. میل به تخریب‌نمایشنامه متأسفانه نگرشی رایج

در تئاتر ماست. وقتی گفت‌وگوهایی بعضی کارگردانان را می‌خوانم که با افتخار از تخریب فلان نمایشنامه حرف می‌زنند یا خود می‌گویم پس چرا آن نمایش را انتخاب کرد؟ یعنی چه که یک نمایش انتخاب و بعد تخریب شود؟ به گمانم کارگردان کاری را برای اجرا انتخاب می‌کند که از خواندنش لذت برده و می‌خواهد مردم را هم در لذت خود شریک کند. درواقع همان‌طور که بازیگر دیالوگ را می‌گوید و کاری نمی‌کند که شما فکر کنید دیالوگ تخریب‌شده‌و به‌اصطلاح دیالوگ‌ها را از آن خودش می‌کند، نمایشنامه را از آن خودش کند.

کیخایی: در «شام با دوستان» هم این نکته را خواهید دید. **یعقوبی:** البته «شام با دوستان» با‌زنویسی شد **کیخایی:** ما همیشه متن‌هایی را انتخاب می‌کنیم که به روحیه خودمان هم نزدیک باشد و نیازی به تخریب نداشته باشد. اولین‌بار که «مرد بالشی» را خواندم؛ به‌محمد گفتم متنی بی‌نظیر خواندم‌ام که دیالوگ‌هایش شبیه دیالوگ‌های نمایش‌های توست، اما در یک دنیای دیگر.

مرد بالشی را می‌توان جزو نمایشنامه‌هایی دانست که تاتار ما کمتر به سستم می‌رود؛ یعنی زاتی وحشت و خشونت. در یکی، دو سال اخیر کارهایی اجرا شده که این تم را داشته و همیشه در اجرا ملاح‌خون روی صحنه پاشیده شده و تقریباً تماشاگر آزار دیده است. در «مرد بالشی» این خشونت در صحنه فاش نمی‌شود؛ اما ذهن را اذیت می‌کند. **یعقوبی:** درواقع چشم تماشاگر آزار نمی‌بیند بلکه ذهنش درگیر می‌شود.

این موضوع مهمی است که این نمایش به نوعی اجرا شده که با کمترین کشت و کشتار ذهن را درگیر و آزار می‌دهد. یعقوبی: «مک دونا» اتفاقا می‌خواهد خون و خشونت عریان

محمد یعقوبی و آیدا کیخایی درباره «مرد بالشی» و «شام با دوستان»:

می‌خواستیم ریسک کنیم

«**کاتوریان** کاتوریان کاتوریان» نویسنده‌ای جوان است که تمایل زیادی به خشونت در کارهایش دارد. این «کاتوریان کاتوریان کاتوریان» دقیقاًسم یک فرد است. به‌گفته خودش مادر و پدرش گویا شوخی داشتند. پدر و مادری که در نوع نگاه خشنی که در داستان‌هایش دارد دخیل بودند. همین موضوع هم کار دستش می‌دهد و کارش را به اداره پلیس می‌کشاند… این بخشی از داستان نمایش «مرد بالشی» است که این‌روزها با کارگردانی مشترک آیدا کیخایی و محمد یعقوبی روی صحنه رفته‌است. زوج هنری‌ای که همیشه در مقام کارگردان و بازیگر بودند؛ حالا در کنار هم نمایشی را کارگردانی می‌کنند که مک‌دونای آمریکایی در ژانر خشونت نوشته است. این نمایش به‌گفته یعقوبی و کیخایی به اندازه کارهای دیگر این نویسنده خشونت آشکار ندارد و در ذاتش این خشونت به چشم می‌خورد.

را نشان دهد دقیقاً شبیه تارانتینو که مثلاً پاشیدن خون را به نمایش می‌گذارد و من هم همیشه از دیدن این صحنه‌ها بدم می‌آید. این چه جنونی است که باید پخش‌شدن مفر کسی در فیلم نمایش داده شود.

کیخایی: البته خشونت «مک دونا» به اندازه تارانتینو نیست.

یعقوبی: ولی در فیلم «در بروز» صحنه کشتن در کلیسا نفرت‌انگیز است. تعداد این تصویرها در آخرین فیلمش هفت بیمار روانی» بیشتر است. شکی نیست که مک‌دونای به نشان دادن این صحنه‌ها علاقه دارد اما خوشبختانه تاتار به اندازه سینما این اجازه را نمی‌دهد که خشونت عریان را نشان دهیم. درباختن به خشونت است. یکی مثل فیلم «بیمار انگلیسی» خواندم اعتقاد دارم که می‌گفت ترجیح می‌دهد رشتی را به زیبایی نشان دهد. این تعبیر درستی است و به سلیقه و زیبایی‌شناسی من نزدیک است، به ماهیت تئاتر هم نزدیک است. تماشاگر در تئاتر بیش از سینما آگاه است که تماشاگر است و چیزی که می‌بیند بازی است، بازسازی است. در سینما ما هم تماشاگر است اما قریب

به‌خوبرم چون در سینما بیش از تئاتر توهم واقعیت هست. با این‌همه اگر من فیلم «مرد بالشی» را هم ساخته بودم میلی به نشان‌دادن خشونت عریان نداشت‌م. بحث بر سر دو نوع پرداختن به خشونت است. یکی مثل تارانتینو و مک‌دونای خشونت را در فیلم نشان می‌دهد، یکی مثل فون‌تریه در «داگویل» نشان نمی‌دهد. «داگ ویل»

هم درباره خشونت است، در پایان «داگویل» همه مردم شهر کشته می‌شوند ولی شما خشونت‌ی از جنس «جانگو» یا «حرامزاده‌های لعنتی» نمی‌بینید. من خوشحالم که تئاتر مانند سینما نمی‌تواند خشونت عریان را تا آن حد نشان دهد.

با این‌حال تئاتر «مرد بالشی» ذهن را آزار می‌دهد.

یعقوبی: در مدیوم تئاتر این به‌نوعی ارزش آن است.

کیخایی: مک‌دونای این متنش را طوری نوشته که می‌شود هم خشونت را نشان داد و هم نشان نداد. تا تماشاگر می‌خواهد تحت‌تاثیر تئاتر این به‌نوعی ارزش آن است.

کیخایی: مک‌دونای این متنش را طوری نوشته که می‌شود هم خشونت را نشان داد و هم نشان نداد. تا تماشاگر می‌خواهد تحت‌تاثیر تئاتر این به‌نوعی ارزش آن است.

یعقوبی: من می‌گویم وجود یک استثنا را نمی‌توانیم به کل کارهای کسی تعمیم بدهیم. هر متن همین اگر می‌خواستیم داستان (عصبی کوچک) یا نویسنده و برادر نویسنده را انظر که مک‌دونای نوشته اجرا کنیم ساده‌ترین کار این بود که از یک بچه آزار دیده عکس می‌گرفتیم. گمان می‌کنم «مک دونا» خیلی هم خوشحال می‌شد. نشان دادن عکس بچه‌ای که شکنجه شده با نشان دادن نقاشی کودکی که شکنجه شده تاثیر متفاوتی دارد. فکر می‌کنم نشان‌دادن خشونت و سربردن‌ها و تصویرهای چندش‌آوری که تارانتینو در «حرامزاده‌های لعنتی» نشان می‌دهد اساساً نه هنرمندانه است و نه درست است. برخی منتقدان لقب‌هایی به هم این نوع فیلمسازان می‌دهند. مثلاً به یکی‌شان می‌گویند شاعر خشونت. این فیلمسازها هم در حرف‌هایشان می‌گویند خشونت را نشان می‌دهیم که آن را تقبیح کنند. بازوم نمی‌شود حرف‌شان صادقانه باشد. این توجیه است. به گمان من خشونت را نشان می‌دهند چون بیشتر تماشاگر را می‌ترساند و در نتیجه بیشتر

تئاتر



عکس: امیر جعفری/شرق

تماشاخانه

همه داستان‌های تو آزاردهنده‌است*



اشکان خطیبی

«مارتین مک دوناف» ایرلندی-انگلیسی امروز دیگر تنها یک نمایشنامه‌نویس و خالق ملکه زیبای لیتین به حساب نمی‌آید. «مک‌دوناف» باساختن دو فیلم تحسین‌شده «در بروز» و «هفت روان‌پریش» (که در آن هم محکم کرده. فیلم «در بروز» به شدت وامدار فضای نمایشی (و بیشتر مستخدم ماشینی پینتر) بود اما وی با پرداختی به‌شدت سینمایی، ثابت کرد که تفاوت اینن دو مدیوم را به خوبی می‌شناسد و با آگاهی کامل به عرصه فیلمسازی ورود پیدا کرده است. نسخه اولیه «مرد بالشی» نوشته «مارتین مک دوناف» در سال ۱۹۹۵ روخوانی شد اما اولین‌بار در سال ۲۰۰۳ بود که در تئاتر ملی انگلستان به روی صحنه رفت و دو جایزه «لارنس اولیویه» و منتقدان نیویورک را از آن خود کرد. دو جایزه تونی هم به اجرای اثر تعلق گرفت.

مرد بالشی حکایت نویسنده‌ای به نام کاتوریان است که به دلیل شباهت‌هایی که بین داستان‌های «برادران گریم» وارش و قتل تعدادی کودک وجود دارد، به همراه برادرش تحت بازداشت و بازجویی پلیس هستند

به‌رغم مجهول‌مآذن مکان اتفاق نمایش، ارجاعات و فضای حاکم بر بازجویی‌ها، کشور انگلستان با آن سیاست‌های پیشگیری جرم قبل از وقوع را به ذهن متبادر می‌سازد. سه صحنه رویارویی شخصیت‌ها که خود طولانی هستند با چند تک‌گویی کاتوریان که داستان‌هایش را روایت می‌کند به هم متصل می‌شوند.

«یعقوبی» با توجه به اصرار بر حفظ تمامیت متن و همچنین برای همراه‌کردن مخاطب در سرتاسر نمایش، از تصاویر انیمیت‌شده‌ای که حال و هوای کلی داستان‌های کاتوریان را نشان می‌دهد، استفاده کرده است اما در اجرای چنین متنی (با توجه به طولانی‌بودن مدت نمایش و دیالوگ‌های سرزرب مک دوناف) آنچه‌مهم است حفظ ریتم خارق‌العاده بازی‌ها و دیالوگ‌هاست که متأسفانه

در چند صحنه، شاهد افت این روند هستیم. البته یقین دارم «مرد بالشی» از آن دست نمایش‌هایی است که با جلوتر رفتن اجراها، ریتم حقیقی خود را پیدا می‌کند.

در این میان اصرار بر استفاده از کلمه‌لعنتی به‌عنوان جایگزین فارسی لفظ رکیب، به شدت آزاردهنده است. انتخاب موسیقی نمایش برخلاف طراحی صحنه آن (به‌خصوص میز پینگ‌پنگ ناکارآمد) از نقاط قوت آن است.

«علی سرایی» با حضور تک‌پردہ‌ای‌اش، رنگ بدیع به صحنه می‌بخشد. «سرایی» مانند همیشه‌ها، هر اتفاق جزئی لحظه‌ای ماندگار می‌سازد و روح اثر «مک دوناف» را به خوبی به نمایش می‌گذارد. «پیام دهکردی» هم با یک بازی متفاوت در بسیاری از لحظات ضروری خیره‌کننده دارد. «نوید محمدرزاه» که اجرای بخش زیادی از خشونت‌های نهفته در متن بر عهده‌اش بوده، از عهده اجرای نقش «اریل» برآمده، تلاش «احمد مهران‌فر» هم که جرات کرده تا اصلی‌ترین شخصیت نمایش را با کمتر از دو هفته تمرین به اجرا برساند، قابل تقدیر است.

در آخر می‌خواهم یادی کنم از «داریوش موفق» که به دلیل یک بدبختی جسمانی از اجرای نقش کاتوریان باز ماند. امیدوارم به زودی شاهد بازگشتش به صحنه‌باشیم. نمایش «مرد بالشی» که هر شب ساعت ۸:۳۰ در تماشاخانه شماره یک ایرانشهر اجرا می‌شود نمایشی است که حتی شنیدنش برای گوش‌هایتان امیر دلآوری و خانم کریمی خیلی مناسب این نقش‌ها هستند. این سفر اولین کسانی بودند که با آنها تماس گرفتیم.

بخشی از دیالوگ مایکل به برادرش

روزنه آبی

نگاهی به نمایش مرد بالشی

گروتسکی باشکوه و مملو از قصه



آبینا قطبیبیعقوبی

مرد بالشی نمایشنامه‌ای هول‌آور در ستایش قصه‌وقصه‌گویی است که در سیرورت خود، مفاهیم اخلاقی- اجتماعی ذات قصه‌گویی را به نقد و چالش می‌کشد. نمایش، مجموعه‌ای از خرده‌داستان‌های مینی‌مال یا پایان دهشتناک است که در پازلی رنگارنگ حول خط اصلی نمایش، که داستان نویسنده همین مینیمال‌هاست به زیبایی تنیده شده و از خلال یک ماجرای جنایی، ذره‌در ذره رازگشایی می‌شوند. نویسنده‌ای به نام کاتوریان داستان‌هایی درباره کودکانی می‌نوسد که همگی به طرزى قبیح به قتل رسیده یا آسیب می‌بینند و الگوهای توصیفی او توسط برادر کوچک‌ترش مایکل که بلوغ عقلانی کسی دارد، به اجرا درآمده و به مرگ چند کودک می‌انجامد. نمایش با بازجویی از کاتوریان آغاز شده و با آمدن مایکل و از خلال جلسات بازجویی و رازگویی‌های دو برادر در زندان برده از راز مخوف زندگی این دو و درعین‌حال دو بازجویی نمایش برداشته و درنهایت نیز به مرگ دو برادر ختم می‌شود. مایکل که ناتوان است به دست برادر نویسنده‌اش به قتل می‌رسد و کاتوریان به دست بازجو.

مرد بالشی نمایشنامه‌ای تفکر برانگیز و درعین حال آزارنده است که به مخاطب حمله می‌کند. اما این حمله آنچنان دقیق در قالب یک گروتسک ظریف و هوشمندانه جای گرفته که نتنها مخاطب را از جا به در نمی‌برد، بلکه تا پایان نمایش با خود نگاه داشته و ذره‌در بر او غالب می‌شود. هجمه متن به مخاطب، همه‌جای بازیگوشانه است. برای چند دقیقه با هراس و تهوع به صورتی عریان و زجرآور به مخاطب تجاوز کرده و پیش از آنکه او را به مرز اشمئزار و رهاکردن بکشاند، به چاشنی طنز و خیال و ریتم و قصه، دستی بر سرش کشیده و به ادامه شنیدن تشویقش می‌کند. همین غلبه آرام و زیرکانه است که از نمایش کاری قوی و قابل توجه می‌سازد و مخاطب درست در لحظه خروج از سالن است که می‌فهمد چقدر انرژی و اندیشه برای دیدن نمایش صرف کرده است.

متن بسیار خوب نمایشنامه به خودی خود، بار بسیار بزرگی را در موفقیت و جذابیت اجرای اینن اثر به دوش می‌کشد. متنی لایه‌لایه و قصه‌گو با ظرافت‌ها، غافلگیری‌ها، تغییر موقعیت‌ها و پرسونازهایی به غایت هوشمندانه و جذاب که در کنار همه این صفات، قادر به طرح پرسش‌های بنیادین از مخاطب خود نیز هست. پرسشگری ویژه‌ای که مخاطب را تا مدت‌ها پس از ترک سالن همچنان به اندیشیدن و کنکاش وامی‌دارد. پرسش‌هایی عمیق و بسیار مهم که مشغله زندگی صدها سال بشر بوده و هستند. مسایلی چون مسوولیت هنر و هنرمند، مرزهای اخلاق در تولید یک اثر، مرزهای اخلاقی خشونت، رابطه قربانی خشونت با خود فعل خشونت، سیکل بسته تولید و بازتولید خشونت، انتخاب انتقام یا بخشش در مواجهه با خشونت و بسیاری مسایل مهم دیگر. شاید به‌طور کلی بتوان پرسش‌های این نمایش را به دو حوزه کلی مسوولیت خالق (هنرمند) و مساله خشونت تقسیم کرد. اولی به شیوه‌ای خفی‌تر و زیرپوستی‌تر و دومی به‌گونه‌ای عریان و برحومه در اثر مطرح می‌شوند. نویسنده و برادرش که



کودکی قربانی خشونت لجام‌گسیخته‌والدینشان هستند، در بزرگسالی هردو به عاملان خشونت بدل می‌شوند. نویسنده خشونت را به مدد هنر خلق و تصویر کرده و برادرش آن را به اجرا درمی‌آورد. این دو در کنار هم توانام مبدع- مجری و تئوریسین- اکتیویست هستند که درعین حال هر دو نیز روزگاری قربانی بوده‌اند. در کنار این دو بازجویی خشن نیز که در کودکی قربانی خشونت پدر بوده، به شکنجه و آزار آنها و درواقع ارضای میل خشونت در درون خود مشغول است. این ملغمه قربانی- جنايتکار، فاعل- مفعول، ظالم-مظلوم و خیر- شر؛ رفت‌وآمدی بسیار زیبا، موفق و اندیشمندانه درباب ذات پدیده‌های انسانی به تصویر کشیده و راه قضاوت صریح و بدون تامل و تعمق را بر مخاطب می‌بندد و این دستاورد کمی برای یک متن نیست. با همه آنچه که در ستایش متن نهفته شد، اما اجرای یعقوبی-کیخایی از اینن متن نیز، در حوزه کارگردانی کم نمی‌آورد. نمایش با ریتمی خوب و تقریباً یکدست در صحنه‌ای فکر شده و بجا، اجرا می‌شود. صحنه‌پردازی خوبی که بدون اضافات بیهوده و شلوغ و سنگین پاشگوی تملای نیازهای اجرایی و دیداری اثر است. موسیقی، صدا، نور و انیمیشن خوش‌ساخت نیز همین کیفیت خوب صحنه‌پردازی را در اجرا دارند. تمامی این عوامل در یک کارگردانی منسجم چنان به هم‌نشیند و تک‌پدیده می‌شوند که هیچ‌کدام جدای از کلیت نبوده و از اجرا بیرون نمی‌زنند، مساله‌ای که این‌روزها در تئاتر داخلی ما کمتر دیده شده و به نظر می‌آید که گاهی عوامل فنی بیش از آنکه در خدمت گروه و جزئی از یک تیم باشند، ساز مطرح شدن فردی خود را واخته و با سودای دیدمندن، زیبایی‌شناسی بصری بسیاری از اجراهای حتی خوب را نیز مخدوش می‌کنند از این‌رو فقدان چنین رخدادی در مرد بالشی هرچند که باید بدیهی و لازم کار باشد، اما شایسته ستایش می‌شود. بازگری در این نمایش البته داستان دیگری دارد و آن همه یکدستی و خوش‌ساختی سایر عوامل اجرایی، در بازی‌های نمایش دیده نمی‌شود. از چهار بازیگر نمایش دو تن خوب هستند و دو تن دیگر درگیراقت و خیز و رفت و برگشت‌های دایمی، بی‌شک بهترین بازیگران اثر پیام دهکردی است که بازی دقیق، زیبا و ظریفش نقطه‌قوت نمایش است. پینگ‌پنگ بازی کردن او از ابتدای نمایش با کمترین میزان حرکت در طول بدن و تنها با حرکت یکدست، متنه تهایی است تا او را برای بازی در این نمایش تحسین کنیم. علی سرایی نیز بازی خوب و یکدستی را عرضه می‌کند که هرچند اجرایی کلیشه‌وار از چنین نقش‌هایاست اما چندان هم آزارنده نیست. در سوی دیگر اما احمد مهران‌فر و نوید محمدرزاه، با بازی‌های ناهموگن و متغیر خود یکدستی اثر را مخدوش می‌کنند. نوید محمدرزاه بیش از حد تلاش و اضافه برمیزان بازی می‌کند و اینکار را تا مرزی پیش می‌برد که کاراکترش درمیانه واقعی- فانتزی- کلیشه‌ای سرگردان می‌شود. احمد مهران‌فر در صحنه‌هایی از نمایش خوب است و در صحنه‌هایی دیگر به طرزى باورنکردنی افت می‌کند. واکنش او پس از کشتن برادرش و یا در صحنه اول پس از شنیدن صدای فریاد ناشی از شکنجه او و چند صحنه دیگر، بسیار بد و تصنعی است و این از بازیگری چون او که سوابق بازی‌هایی خوب در خاطره مخاطب دارد قابل پذیرش نیست. مرد بالشی نمایشی خوب است که باید دید به پرسش‌هایش اندیشید.